جامعه شناسی دیروز، امروز و فردا(1)

پیتریم سوروکین برگردان ابوالفضل رضایی

دوره های تالیفی\_ تعمیم دهی(1) و واقعه یابی\_ تحلیلی(2) در تاریخ علم و فلسفه جایگزین می شوند.در پایان فرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم جامعه شناسی عمدتا در حال تالیف و تعمیم دهی بود، در حالی که جامعه شناسی چهل یا پنجاه سال گذشته به طور عمده تحلیلی و واقعه یاب شده است. جامعه شناسی توسط تکنیک ها مشکلات عینی محدود و نظریه پردازی تحلیلی تصرف گشته است. جامعه شناسی اخیر، با جدا شدن از واقعیت تجربی، نه نظریه بزرگی ساخته و نه واحد تجربی بزرگی کشف کرده است. به طور عمده، نظریات و تحقیقات این دوره از جامعه شناسی تکرار، تنوع، پالایش و تایید نظریه ها و روش های ساخته شده در دوره ماقبل را نشان می دهد. جامعه شناسی اخیر از طریق تحقیق تجربی، دانش کامل تری از اندکی نقاط و ابعاد کلی واقعیت فرهنگی و اجتماعی عظیم، کلی و چند بعدی به ما عرضه کرده، اما دانش ما را، به طور قابل ملاحظه ای، در مورد واقعیت "ابر ارگانیک" افزایش نداده است. اگر جامعه شناسی می خواهد به عنوان علمی پایه ای برای مطالعه پدیده های فرهنگی و اجتماعی رشد کند، می بایست به مرحله تالیف و تعمیم دهی دیگری وارد شود. نشانه های تجربی نشان می دهد که به دلایلی، این گذار هم اکنون شروع شده است. به طور منطقی و با تصریح شرایطی خاص، می توانیم انتظار یک جامعه شناسی تالیفی را داشته باشیم که همه بخش های نظریه های تحلیلی موجود را به صورت منطقی و تجربی، در یک نظام معتبر و غنی متحد کند و همه واحد های خرد و میان دامنه جامعه شناسی امروز را همبسته سازد.

شاخصه مقدماتی جامعه شناسی امروز

اسپنسر، تارد، برنارد، وایت هد، بر و جوئل به جایگزینی تکرارشونده دوره های تالیف\_ تعمیم دهی و تحلیلی\_ واقعه یابانه در تاریخ علم و فلسفه اشاره کرده اند. در قالب این نظریه، جامعه شناسی عمومی در 45 سال گذشته و یا به عبارتی از 1920 تا 1965 بیشتر تحلیلی و واقعه یابانه بوده است تا جامعه شناسی دوره ماقبل (1875\_1920). در مقایسه با جامعه شناسی دوره اخیر، جامعه شناسی عمومی در پایان قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم، بیشتر سازنده نظریات اجتماعی وسیع، کشف یکنواختی ها و گرایشات پهن دامنه و ساختن نظام های عظیم جامعه شناسی بود. این دوره با نمونه هایی از نظام های اسپنسر، مارکس، دورکیم، تارد، وبر، شلر، زیمل، اشپلنگر، تونیس، وارد، سامنر، پارتو، رز و دیگران، جامعه شناسی را به عنوان علمی تعمیم ده مشخص و عرضه کرد و به صورت برجسته، ماهیت ضروری آن، موضوع اصلی آن، وظایف و روش هایش را ترسیم نمود. نظریه های تالیفی آنان هنوز هم چارچوب پایه ای و نظام های منبع برای جامعه شناسی امروز است.

عیب شناسی(3) جامعه شناسی کنونی به عنوان یک جامعه شناسی تحلیلی، جزء به جزء و واقعه یابانه، از چند مشخصه اصلی آن به دست آمده است.

1- در مقایسه با تحقیقات انجام شده در دوره ماقبل، تحقیق جامعه شناختی اخیر، بیشتر بر محور تکنیک های تحقیق دور می زند و کمتر به دنبال کشف و تنظیم نظریه های پهن دامنه و اساسی است که به مسایل اساسی فرهنگی و اجتماعی می پردازند.

2- بدنه تحقیق جامعه شناختی اخیر، به صورت عمده با مسایل نسبتا خاص جامعه شناختی خرد مربوط است و تنها بخش اندکی از آن، مسایل بنیادی جامعه شناسی کلان از واقعیت های فرهنگی و اجتماعی مانند "شهرنشینی"، "نظام های فرهنگی یا ابر نظام ها" یا "جوامع جهانی" و نظام های اجتماعی تاریخی را مورد بررسی قرار می دهد. این اشتغال به پدیده های عینی و تنگ دامنه، منجر به این شد که بسیاری از جامعه شناسان ذهنیتی منفی نسبت به تحقیقات پهن دامنه مربوط به اشکال و فرایندهای بنیادین فرهنگی و اجتماعی، نسبت به "نظام های بزرگ جامعه شناسی" و نسبت به تحلیل های فلسفی پیرامون پیشفرض ها و فرض های تحقیق تجربی پیدا کنند.

3- به طور عمده، بدنه اصلی تحقیق کنونی، پالایش و تایید نظریه ها و روش های ساخته شده توسط جامعه شناسان دوره قبلی را نشان می دهد که با مکتب های مکانیستی شروع می شوند و با مکاتب جامعه شناختی به پایان می رسند. تقریبا همه پالایش های فنی، تنظیم های مجدد نظریه ها و واحدها به جنبه های ثانویه مربوط است. مقدار اندکی از این بهسازی ها نشان دهنده هر چیز انقلابی و یا به طور بنیادی جدید است. آن ها برای ما نمونه های آماری بیشتر و مجموعه هایی از وقایع تدارک می بینند؛ آن ها برخی پالایش ها را در تکنیک های تحقیق درباره مصاحبه و پرسش، نمونه یابی آماری، پردازش اطلاعات و تحلیل محتوا، برخی جزییات تحقیق گروه سنجی، روان سنجی، نمایش ساده اعداد و ارقام، پویایی گروهی، تحقیق عملیاتی، تصویری، سیبرنتیک، معنایی، تجربی، ساختاری-کارکردی وتحلیلی ارایه می کنند؛ آن ها ما را به شماری فرمول از یکپارچگی ها و فهرست ها و آزمون ها مجهز می کنند که به گفته بعضی بسیار دقیق تر از گذشته اند؛ و هر از چند گاهی آن ها نوعی بهبود یافته تر ازنظریه اجتماعی پیشین ارایه می کنند. اما هنگامی که این پالایش ها، بهبود ها و باز تنظیم ها در پرتوی جریان قبلی ملاحظه گردند، در بهترین حالت تنها به عنوان بهبود جزییات در نظر گرفته می شوند و گاهی اوقات نیز اصلا بهبودی دیده نمی شود. علی رغم مقدار زیاد تحقیقات جامعه شناختی انجام شده در این دوره، به استثنای چند مورد، آن ها تحقیقاتی بی روح، تقلیدی، و "اسکندری"(4) بودند تا یک دوره خلاقانه واقعی. نه افلاطون ها و ارسطوها و نه نیوتون ها و گالیله های جامعه شناسی در این دوره ظهور کردند و نه حتی بسیاری از پرچم داران پرظرفیت و جامعه شناسان برجسته اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم؛ مانند اسپنسر، تارد، دورکیم، وبر، پارتو، شلر، اشپلنگر، وارد، سامر، دابلیو. آی. تامس، و ... . این دوره در تاکید بر پدیده های اجتماعی "منفی" مثل جرم، جنون(5)، کشمکش ها و اشکال دیگر آسیب شناسی فرهنگی و اجتماعی، تقلیدی باقی ماند و به سراغ تاکید بر پدیده های مثبت مانند خوش طبعی، نوع دوستی و خلاقیت نرفت.

4- تحقیق اجتماعی به طور فزاینده ای شکل تحقیق جمعی را مفروض می دارد. با تشکر از لشگر بزرگ محققان پروژه های تحقیق جمعی که با "بیل مکانیکی" خدمه های تحقیق کننده، توده عظیمی از وقایع را حفر کرده اند. در این توده وقایع، برخی دانه های طلایی یافت شده اند؛ اما این حفاری تنها توانسته است که به قطعات کوچکی از طلا دست یابد و به رگه های غنی دانش جامعه شناختی جدید بر نخورده است. چنین قطعات کوچکی، همان کشفیاتی است که "کاوشگران فردی" کشف کرده اند. اعم از کشفیات جامعه شناختی و غیر جامعه شناختی.

5- علی رغم اشتغال به مسایل، تکنیک های تحقیق و واقعه یابی تنگ دامنه، جامعه شناسان اخیر تمایلی قوی به تنطیم نطریه های تحلیلی ناهمگون و ساختن "طرح های مفهومی" تعمیم یافته و مدل هایی از از پدیده های فرهنگی و اجتماعی را نشان می دهند که ادعا می شود در همه نظام های اجتماعی، گروه ها و فرهنگ ها یا دست کم در بسیاری از آن ها قابل اجراست (نظریات میان دامنه). این فعالیت چنان شایع شده که یکی از همکاران ما به صورت کنایه آمیزی گفت:"نگاه کنید! دارم نظریه پردازی می کنم."

یکی از عواقب چنین تمایلی، ازدیاد گیج کننده ناهمگون ترین و اغلب ناسازگارترین نظریه ها، پارادایم ها و نظام های جامعه شناختی بوده است. این نتیجه طبیعی شیوع روش های تحلیلی و واقعه یابانه مطالعه واقیت های چندبعدی فرهنگی و اجتماعی است. این روش ها در ذات خود، شامل تمرکز بر جنبه ای انتخابی یا مجموعه ای از وقایع هستند که از کل مجموعه که پدیده ای چندبعدی است، جدا و انتزاع شده اند.

هر یک از این نظریه های واقعه یابانه و یا تحلیلی از واقعیت چندبعدی و کلی جهان انسان جدا گشته اند و یکی از ابعاد، عناصر، بخش ها ویا روابط آن را در جزییانش مطالعه می کند و نتایج این مطالعه را در شکلی کامل از نظریه اجتماعی زیست شناسانه، رفتاری، فرمال، دیالکتیک، پدیده شناسانه، سیبرنتیک، گروه سنجی، روان تحلیلی و دیگر اشکال نشان می دهد. دقیقا در این روش، تعداد وسیعی از جریان های آشکارا متفاوت و اغلب متضاد در اندیشه جامعه شناختی، در جامعه شناسی متجدد نمایان وتوسعه داده می شوند.

این ازدیاد بیش از حد تحلیل های همزمان و نظریه های تحلیلی و واقعه یابانه در جامعه شناسی متجدد، به صورت دیالکتیکی، هم عیب و هم امتیاز آن است، نقطه ضعف و قوتش، کمک مهمی که به رشد جامعه شناسی علمی می کند و در عین حال عامل بالقوه در رکود و سترونی آن.

مطالعه جزیی عناصر و ابعاد یا بخش ها یا روابطی که از واقعیت کلی فرهنگی و اجتماعی جدا شده است ببه هر نظریه تحلیلی یا واقعه یابانه اجازه می دهد که دانش کاملی از آن بخش به ما ارائه کند. همه نظریه های واقعه یابانه و تحلیلی، اگر آن ها را با هم در نظر بگیریم، به دانش ما از بسیاری از جنبه های مهم واقعیت کلی فرهنگی و اجتماعی اضافه می کنند. این کمکی است که نظریه های مختلف واقعه یابانه و تحلیلی در جامعه شناسی متجدد می کنند.

عیب، مغلطه و خطر آن ها شامل "گسترش استعمار طلب" موضوع هر نظریه واقعه یابانه و تحلیلی بر حقایق مختلف و بر کل واقعیت فرهنگی و اجتماعی است. در شرایط عدم همبستگی، تطابق و متمم گیری مشترک از نظریه های همزمان و متضاد واقعه یابانه و تحلیلی به یک نظریه همبسته که دانشی کامل از همه جنبه ها(و نه یک جنبه)ی بنیادی جهان فرهنگی و اجتماعی و بنابراین، دانشی کامل تر از کل واقعیت فرهنگی و اجتماعی به دست دهد.

خطر بسط توجیه ناپذیر نتیجه گیری های هر نظریه تحلیلی و واقعه یابانه به کل جهان فرهنگی و اجتماعی یا به جنبه های دیگر، کاملا حقیقی است. در واقع، بیشتر این نظریه ها بسیار بسط یافته اند و به موجب آن، مرتکب خطاهای یکسان سازی یا یکی انگاری واقعیت کلی و چند بعدی با یکی از جنبه ها، ابعاد، یا روابطش، ویکی انگاری حقایق مختلف فرهنگی و اجتماعی با یکی از جنبه های خاص آن، واقعیت دستچین شده که با یک نظریه خاص مورد پژوهش قرار گرفته، شده اند. این خطاها اغلب به دانشی که نظریه های تحلیلی و واقعه یابانه به دست می دهند، نمی ارزد. به همین دلیل آن ها بیشتر جهل شبه علمی را پرورش می دهند تا حقیقت علمی. مادامی که هر علمی به ازدیاد شامل چنین نظریه هایی باشد، علمی ناقص است که نه تنها حقیقت را نشان نمی دهد، بلکه حقیقت ناقص و جعلی ارائه می کند. جامعه شناسی مدرن نیز تا آنجایی که وابسته به نظریاتی از این دست باشد، علمی ناقص باقی می ماند.

نبود همبستگی، تطبیق و متمم گیری مشترک از نظریه های واقعه یابانه و تحلیلی، همچنین خطری مهم است که به طور جدی رشد خلاقانه بیشتر را تهدید می کند. هر یک از این نظریه ها دانشی از تنها یک نقطه(عنصر، رابطه، بعد یا واحد) از حقیقت فرهنگی و اجتماعی کلی و بی نهایت چند بعدی را به دست می دهند؛ از این گذشته، این نقطه در حالتی از انزوا مطالعه شده، جدا از آن پیکربندی کلی که بخشی از آن است. همه نظریه های موجود از این دست، در بهترین حالت، دانشی درباره چندین نقطه جداشده، از جهان فرهنگی و اجتماعی کلی به دست می دهند، بدون روشن ساختن چیزی بیشتر در مورد روابط مشترکشان، جایگاهشان در جهان کلی و یا حتی در مورد خود این جهان به عنوان یک کل. چنین دانشی به روشنی، نحیف و کاملا محدود است. چنین چیزی مانند تعدادی از قطعات یک پازل حل نشده است. پازل، علی رغم دانش به دست آمده در مورد قطعاتش، حل نشده باقی می ماند. مانند نقطه هایی از نور در تاریکی شب، دانش به دست آمده ازز طریق این نظریه ها نقطه هایی از تاریکی را روشن می کند، لکن کل واقعیت پنهان در تاریکی را معلوم نمی سازد، بنابراین ما اغلب لکه های روشن شده را نیز به غلط تفسیر می کنیم. غلط تفسیر کردن این نقاط که با نظریه های تحلیلی و واقعه یابانه روشن شده اند، اجتناب ناپذیر است. هنگامی که حقایق به درستی روشن شده در علوم فیزیکی، زیستی و روانشناسی را فراموش کنیم، خواه این یک "ذره"، "اتم"، "سلول"، "بافت"، "ارگان"، "ارگانیسم"، "انسان" یا "گروه" باشد یا یک پدیده مجزای فرهنگی(در هنر، علم، فلسفه، اخلاق، سیاست، یا اقتصاد)، این نقطه یا واحد یکسان، وقتی در حالت مجزا باشد، یا وقتی که بخش سازنده یک نظام متحد(کل نگرانه)، جزییات متفاوتی خواهد داشت. برای مثال، یک نوترون بعد از وارد شدن به هسته یک اتم با ثبات تر می شود، در حالی که وقتی آزاد و جدا از پروتون، الکترون و نوترینو باشد، برای مدت زمان کمتری وجود خواهد داشت. جزییات اتم ها، یون ها و ریشه ها نیز هنگامی که به یک مولکول وارد می شوند، به طور محسوسی تغییر می کند. همین امر در مورد سلول، بافت، ارگان، ارگانیسم، انسان، گروه اجتماعی وپدیده فرهنگی نیز صادق است.

به عنوان نتیجه گسترش توجیه ناپذیر دانش درباره "نقطه" ها که از نظریات تحلیلی و واقعه یابانه به دست آمده و نتیجه عدم قطعیت و نحیف بودن چنین دانشی، نظریه های واقعه یابانه و تحلیلی در دوره اخیر، دانش مارا از واقعیت کلی فرهنگی و اجتماعی تنها اندکی افزایش داده اند. به خصوص در زمینه نظام های فرهنگی و اجتماعی پهن دامنه و چند بعدی "شهرنشینی"، ابرنظام های فرهنگی، و نظام های تاریخی و اجتماعی بزرگ. در برخی موارد حتی بیشتر از حقایق معتبر، حقایق ساختگی، شبه علمی، حقایق ناقص و خطاهای راهبردی حاصل کار آن هاست.

این توضیحات نشان می دهد که چرا تولید بیشتر نظریات تحلیلی و واقعه یابانه، چندان نمی تواند دانش ما را از واقعیت کلی فرهنگی و اجتماعی غنی سازد و چرا جامعه شناسی یا هر علم دیگر باید-برای رشد بیشترش- از مرحله نظریه تحلیلی و تحقیق واقعه یابانه، به تالیف، تلفیق و همبستگی همه نظریه های تحلیلی و واقعه یابانه عبور کند و یکنواختی تنگ دامنه شان را به نظریه یا یکنواختی بسیط تر، عام تر و چند بعدی تر پیوند زند. این ملاحظات همچنین نشان می دهد که چرا دوره های تالیفی و تحلیلی در تاریخ علم و فلسفه جایگزین می شوند. اگر جامعه شناسی یا هر علم دیگری، نتواند از این حالت ها به حالت دیگر عبور کند، محکوم به ایستایی است و به طور فزاینده ای نازا می شود، چرا که افزایش صرف در شناخت "نقطه" های واقعیت کلی فرهنگی و اجتماعی نمی تواند دانش کافی از کل را به دست دهد. از سوی دیگر، بدون افزایش دانش درباره این نقطه ها و واقعیت های تجربی شان، کمتر تالیف ثمربخش، تعمیم دهی وسیع و یا یکنواختی معتبری نمی تواند تنظیم شود: بدون مواد تجربی مرتبط، نظریات تالیفی و تعمیم ده، به چرخش فزاینده به سمت تجرد، کناره گیری رهبانی از واقعیت های تجربی و اضافه کردن چیزهایی اندک به دانش از چرایی و چگونگی و چیستی آن ها سوق پیدا می کنند.

برای جمع بندی باید گفت که جامعه شناسی تحلیلی و واقعه یابانه امروز بر سر دوراهی است. اگر برای مدت نامحدودی در حالت کنونی بماند، خودش را به خاطر ماندن در حالتی نازا و دانستن بیشتر و بیشتر درباره کمترین چیزها نکوهش خواهد کرد. اگر راه رشد را برگزیند، عاقبت باید به مرحله تالیف، تعمیم دهی و جامعه شناسی همبسته عبور کند.

حال سوالاتی مطرح می شود: فرصت های این گذار کدام اند؟ آیا نشانه هایی وجود دارد که جامعه شناسی هم اکنون در حال چنین گذاری است؟ اگر چنین نشانه هایی موجود است، شکل جامعه شناسی آتی چگونه خواهد بود؟

پیشبینی شکل جامعه شناسی آتی

در زمینه علم و فعالیت خلاقانه، هرگونه پیشبینی که باشد، حدسی است. چرا که بسیاری از افکار خلاقانه به چیزهایی جدید و پیشبینی ناپذیر تاکید دارند.

با این قید و فرض این که قرار نیست جنگی جهانی رخ دهد، من به این عقیده رو می آورم که نخست، جامعه شناسی نه تنها از لحاظ بیرونی رشد خواهد کرد، چنان چه در دوره اخیر با موفقیت این کار را انجام داده است، بلکه از لحاظ درونی هم به عنوان یک علم تعمیم ده واقعیت های فرهنگی و اجتماعی و ابر ارگانیک رشد می کند؛ دوم این که برای ادامه این رشد، جامع شناسی به طور فزاینده ای از مرحله کنونی که مشخصه آن به طور غالب تحلیلی بودن و واقعه یابی است به مرحله تالیف و تعمیم دهی و همبستگی عبور می کند؛ سوم این که هم اکنون نشانه هایی از چنین عبور و گذاری موجود است؛ و چهارم این که جامعه شناسی آینده از طریق همبستگی، تلفیق و متمم گیری مشترک از نظریه های تحلیلی و واقعه یابانه به شدت متناقض موجود، دانش ما را از جهان انسانی و ابر ارگانیک و همچنین از ابعاد بنیادی تجربی، روابط و یکپارچگی های آن افزایش خواهد داد؛ پنجم این که جامعه شناسی درباره پدیده های فرهنگی و اجتماعی مثبت و خلاقانه تحقیق خواهد کرد تا پدیده های منفی، مخرب و آسیب شناختی؛ ششم این که پس از تشخیص همه تالیف ها، تعمیم ها و یکنواختی های ممکن در این دوره، جامعه شناسی به مرحله جدید تحلیلی و واقعه یابانه عبور خواهد کرد تا وقایع مرتبط را جمع آوری و به صورت تحلیلی، "نقاط" جدید واقعیت فرهنگی و اجتماعی را مطالعه کند. این جابه جایی بین دو مرحله اگر و مادامی که جامعه شناسی در حال رشد و بلوغ باشد، ادامه خواهد یافت.

حدس های من چنین است. اکنون دلایل و نشانه های تجربی که نشان می دهد جامعه شناسی تحلیلی و واقعه یابانه امروز در حال گذار به مرحله جامعه شناسی تالیفی، تعمیم دهی و همبستگی است، کدام اند؟

اولین دلیل برای این پیشبینی سابق براین گفته شد: هیچ دانش در حال رشدی، نمی تواند همیشه در مرحله تحلیلی و واقعه یابانه باقی بماند. دیر یا زود باید به مرحله تالیف های بزرگ گذر کند؛ در غیر این صورت محکوم به نازا و عقیم بودن است. همین امر در مورد مرحله نالیف و تعمیم دهی نیز صادق است. همچنین به دلیل دوم نیز اشاره کردم: این واقعیت تجربی که این مراحل متناوباً در تاریخ علوم و نظام های فکری فلسفی در حال رشد، جایگزین می شوند. این جایگزینی اگر لازم نبود، به صورت منطقی و تجربی، در طول حیات علوم در حال رشد بارها تکرار نمی شد. از سوی دیگر، دوره های نازایی در رشد علوم، فلسفه، هنرهای فاخر، مذهب، اخلاق، سیاست واقتصاد، تبعیتی محافظه کارانه را به الگوهای روتین، پابرجا و رایج فعالیت فکر و سبک نشان می دهد. پافشاری طولانی به این الگوها و تکرار مکررات باعث بروز علمی به نسبت کهنه، نازا و غیر خلاقانه می شود.

ادامه دارد...

\*این مقاله در نشست سالیانه انجمن جامعه شناسی آمریکا در سپتامبر 1965 در شیکاگو ارائه شد و در مجله انجمن جامعه شناسی آمریکا منتشر شد.

1synthesizing\_ generalizing

2 analytical\_ fact finding

3diagnosis

4Alexandrian

5Insanity

6wissensoziologie

7Chance uniformities

8 The inner law of direction

9 Athman